



The Structuralist Semantics

Isa Mousazadeh¹

Received: 2024/07/14 • Revised: 2024/10/22 • Accepted: 2024/11/09 • Published online: 2025/02/17

Abstract

In Saussure's thought, language is a passive and collective, universal system of signs, agreed upon by the members of a community, which is installed and fixed in their minds like software. The signs of language only gain their value, role, and meaning in relation to each other within the system, and they are contrasted with one another. Therefore, it is not the form, gender, or other characteristics that determine the role, value, and meaning of a sign, but the structure, rules, and conventions. In fact, it is language that makes speech and thought possible by creating distinctions. In this way, the source of meaning in structuralist thought is language, which, according to the features assigned to it, exists before the speaker and text. This study, using a descriptive-analytical method, aims to explain Saussurian structuralist semantics while highlighting the shortcomings of this approach. The result of the study shows that Saussure's structural semiotic system is like a dictionary, where signs are mechanically connected to referents in a closed, collective system, and signs are distinguished from one another in a structural order. As a result, the word is considered the unit of meaning study, and linguistic knowledge

1. Ph.D. graduate in Philosophy, Researcher at Islamic Sciences and Culture Academy.
mousazadeh@isca.ac.ir.

* Mousazadeh, M. (2024). The Structuralist Semantics. *Journal of Studies of Quranic Sciences*, 5(10), pp. 171-193. <https://Doi.org/10.22081/jikm.2024.69523.1099>

is treated as encyclopedic knowledge. When we consider the word as the unit of meaning study, we assume that words have meaning before being placed in a sentence, whereas the meaning of a word cannot be analyzed independently of the context it is used in, the prevailing atmosphere, and the information stored in the memory of language users.

Keywords

Saussure, Structuralism, Language, Sign, Meaning, Synchrony.

الدلالة البنيوية

عيسى موسى زاده^١

تاريخ الإستلام: ٢٠٢٤/٠٧/١٤ • تاريخ التعديل: ٢٠٢٤/١٠/٢٢ • تاريخ القبول: ٢٠٢٤/١١/٠٩ • تاريخ الإصدار: ٢٠٢٥/٠٢/١٧

الملخص

اللغة في فكر سوسير هي نظام سلمي وجماعي (وليس اجتماعي) من العلامات التي يتفق عليها أفراد المجتمع ويتم تثبيتها وتأسيسها في أذهان أفراد المجتمع مثل البرمجيات. إن العلامات اللغوية تجدد قيمتها ودورها ومعناها المحددين في علاقتها ببعضها البعض وداخل نظام معين فقط، وتكون في معارضة لبعضها البعض؛ لذلك فإن وظيفة العلامة ودورها وقيمتها ومعناها تتحدد من خلال بنيتها وقواعدها واتفاقياتها، وليس من خلال شكلها أو جنسها وما إلى ذلك. في الواقع، إن اللغة، بما توفره من مميزات، هي التي تجعل من الممكن التحدث والتفكير. وعلى هذا فإن العامل ومصدر المعنى في فكر البنيويين هو اللغة، وهو شيء موجود قبل المتكلم والمؤلف وفقاً للخصائص التي ينسبونها إليه. تهدف هذه الدراسة، التي تعتمد المنهج الوصفي التحليلي، إلى تفسير الدلالة البنيوية السوسيرية ومعالجة أوجه القصور في هذه المدرسة من الدلالة. وتم في بيان نتيجة الدراسة الحالية بأن نظام السيميائية البنيوية السوسيرية يشبه القاموس الذي يربط بين الدالات والمدلولات في نظام مغلق وبمنطق ميكانيكي، ويميز العلامات عن بعضها البعض في ترتيب بنيوي. ومن ثم فإنهم يعتبرون الكلمة هي المعيار لدراسة المعنى، ويميزون المعرفة اللغوية عن

١. دكتوراه في الفلسفة، باحث رسمي في معهد العلوم والثقافة الإسلامية. mousazadeh@isca.ac.ir

* موسى زاده، عيسى. (٢٠٢٤م). الدلالة البنيوية، الفصلية العلمية - الترويجية لدراسات علوم القرآن، ٥(١٠)،

<https://Doi.org/10.22081/jikm.2024.69523.1099>

صص ١٧١-١٩٣.

المعرفة الموسوعية. وعندما نعتبر الكلمات أساساً ومعياراً لدراسة المعنى، فإننا نعتبر الكلمات ذات معنى قبل تضمينها في الجملة، في حين لا يمكن فحص معنى الكلمة بشكل مستقل عن السياق الذي تستخدم فيه، والفضاء الذي يحكمها، والمعلومات المتوفرة في ذاكرة مستخدمي اللغة.

الكلمات الرئيسية

سوسير، البنيوية، اللغة، العلامة، المعنى، التزامن.

معناشناسی ساخت‌گرایانه

عیسی موسی‌زاده^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۲۴ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۸/۰۱ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۹ • تاریخ آنلاین: ۱۴۰۳/۱۱/۲۹

چکیده

زبان در اندیشه سوسور، امری منفعل و نظامی جمعی و همگانی (نه اجتماعی) از نشانه‌هاست که مورد توافق اعضای جامعه بوده و همچون نرم‌افزاری روی ذهن اعضای جامعه نصب و تثبیت شده است. نشانه‌های زبان در نسبت با هم و تنها در درون یک نظام است که ارزش، نقش و معنای خاص خود را پیدا می‌کنند و در تقابل با هم قرار می‌گیرند؛ بنابراین وظیفه، نقش، ارزش و معنای یک نشانه را ساختار، قواعد و قراردادها هستند که تعیین می‌کند نه شکل، جنس و... آنها. در واقع این زبان است که با تمایزاتی که فراهم می‌کند، امکان سخن گفتن و اندیشیدن را فراهم می‌کند. به این ترتیب عامل و خاستگاه معنا در اندیشه ساخت‌گرایان زبان است، چیزی که با توجه به ویژگی‌هایی که برایش برمی‌شمارند، قبل از سخن‌ور و ماتن وجود دارد. تحقیق حاضر با روش توصیفی-تحلیلی بر آن است تا ضمن توضیح معناشناسی ساخت‌گرایانه سوسوری، کاستی‌های این نوع از معناشناسی را مورد توجه قرار دهد. نتیجه تحقیق حاضر نشان می‌دهد که نظام نشانه‌شناسی ساخت‌گرای سوسوری، همانند فرهنگ لغتی است که با منطقی مکانیکی، دال‌ها را در یک نظام بسته همگانی بر مدلول‌ها پیوند می‌زند و در یک نظم ساختاری نشانه‌ها را از هم متمایز می‌کند. در نتیجه واژه را به‌عنوان واحد مطالعه معنی در نظر گرفته و دانش زبانی از دانش دایرةالمعارفی تفکیف می‌کنند.

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه، محقق رسمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. mousazadeh@isca.ac.ir

* موسی‌زاده، عیسی. (۱۴۰۲). معناشناسی ساخت‌گرایانه. فصلنامه علمی - ترویجی مطالعات علوم قرآن، ۵(۱۰)، صص ۱۷۱-۱۹۳. <https://doi.org/10.22081/jikm.2024.69523.1099>

وقتی واحد مطالعه معنی را واژه در نظر بگیریم، واژه‌ها را پیش از اینکه در جمله قرار گیرند دارای معنی می‌دانیم، در صورتی که معنای واژه مستقل از بافتی که در آن بکار رفته و فضای حاکم بر آن و اطلاعات موجود در حافظه کاربران زبان قابل بررسی نیست.

کلیدواژه‌ها

سوسور، ساخت‌گرایی، زبان، نشانه، معنا، همزمانی.

مقدمه

مفهومی که با عنوان ساخت‌گرایی یاد می‌شود، به‌طور مستقیم تحت تأثیر روش مواجهه فردیناند دو سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) با نظام‌های معنایی است. سوسور زبان‌شناسی سوئیسی است که امروزه با درس‌گفتارهایی که در دانشگاه ژنو ایراد کرده بود مورد توجه قرار می‌گیرد. درس‌گفتارهایی که پس از مرگ وی، در سال ۱۹۱۶، با عنوان دوره زبان‌شناسی عمومی منتشر شدند. این درس‌گفتارها حاوی نظریات سوسور در مورد امر زبانی و دانش زبان‌شناسی است که پس از او مورد توجه قرار گرفتند. او در دوره زبان‌شناسی عمومی، به نقد روش‌های پیشین در مواجهه با امر زبانی می‌پردازد و در مقابل آن‌ها، روش خاص خود را پیشنهاد می‌کند.

سوسور زبان را به مثابه نظامی از نشانه‌ها در نظر می‌آورد که از وحدت یک صورت آوایی (لفظ، دال) و یک تصویر ذهنی (مفهوم، مدلول) تشکیل شده‌اند که در آنها دو جنبه نشانه‌ها (جنبه لفظی و جنبه مفهومی) با وجود اختیاری بودن ماهیتشان (دلالت اختیاری و قراردادی یک صورت آوایی بر یک تصور ذهنی در مقابل دلالت ذاتی و درونی) از همدیگر تجزیه‌ناپذیر هستند. دغدغه سوسور، مطابق تمایزی که میان زبان (نظام نشانه‌ای موجود در ذهن کاربران) و گفتار (استفاده عینی و انضمامی از نظام نشانه‌ای موجود در ذهن کاربران) ایجاد می‌کند، بررسی نظام زبان در کلیت آن است نه پاره‌گفتارهای شخصی. در واقع او در پی ویژگی‌های زیربنایی این نظام و ساختارهایی است که نه تنها به پاره‌گفتارهای فردی تعلق ندارند، بلکه از قامت یک زبان خاص نیز فراتر می‌روند و انتظار می‌رود که در هر نظام معناداری یافت شوند.

سوسور مواجهه‌ای کل‌نگرانه با زبان دارد. بدین معنا که نشانه‌ها اجزاء خودبسنده‌ای نیستند که هر یک به تنهایی قابلیت معنادهی داشته باشند. در مقایسه نقش اجزاء زبانی (نشانه‌ها یا واژه‌ها) و کلیت نظام زبانی (ساختارهای آن)، این کل است که اولویت دارد. اجزاء این کل توانایی معنادهی خود را نه مدیون هویت شخصی خود، بلکه مدیون نظامی هستند که به آن تعلق دارند. نشانه‌های منفرد توانایی معنادهی ندارند، مگر اینکه در یک بافت تعریف شوند و در ارتباط با نشانه‌ها و عناصر دیگر قرار بگیرند. به بیان

دیگر، هر نشانه تنها در معیت دیگر نشانه‌هاست که می‌تواند کارکرد داشته باشد. پس از سوسور و به پیشنهاد خود او، برخی از متفکرین سنت فلسفی فرانسوی این روش مواجهه با نظام نشانه‌ای زبان را در بررسی تعدادی از نظام‌های نشانه‌ای غیرزبانی به کار گرفتند. برای نمونه، لوی استروس این روش را بر مطالعات اسطوره‌شناختی و قوم‌نگارانه خویش اعمال کرد و یارولان بارت آن‌را در خصوص مسائل فرهنگی (چون مد و پوشاک) به کار برد.

در ادامه تلاش خواهیم کرد تا در ضمن شرح تفصیلی دیدگاه زبان‌شناختی سوسور به‌عنوان پایه‌گذار ساخت‌گرایی معاصر، رویکرد ساخت‌گرایانه در معناشناسی را مورد توجه قرار دهیم.

۱. نشانه

سوسور نشانه را امری دو وجهی معرفی می‌کند که از پیوند ناگسستنی بین دال و مدلول به‌جود آمده است. از نظر او صوت صدایی است که به‌شکل مادی تولید می‌شود و هر بار تفاوتی با بار قبلی دارد، اما تصویری که از صوت در ذهن وجود دارد (دال) ثابت است. همین‌طور مصادیق موجود در جهان خارج چیزهای مادی، متکثر و متغیر هستند، ولی تصور یا مفهوم ثبت شده از مصادیق خارجی در ذهن (مدلول) امری ثابت است. نشانه‌زبانی حاصل پیوند ناگسستنی چنین دال و مدلولی است که واحد تشکیل‌دهنده زبان و واحد مطالعه زبان نیز می‌باشد (سوسور، ۱۹۹۳م، ص ۷۴)؛ بنابراین نشانه امری دو وجهی بوده و از پیوند دال و مدلول که هر دو ذهنی هستند پدید می‌آید و چون واحد تشکیل‌دهنده زبان و واحد مطالعه زبان نیز است، صوت و مصداق به کلی از دایره مطالعات زبان‌شناختی خارج می‌شوند؛ البته نشانه مورد نظر سوسور اجزای هر نهاد معناداری است و همان‌طور که در زبان وجود دارند، در نهادهای حقوقی و آیین‌های اجتماعی و مذهبی و حتی مراسم جشن و غیره نیز یافت می‌شود با این تفاوت مهم که نشانه‌های زبانی اختیاری هستند برخلاف نمادها و سمبل‌های فرهنگی. با این وجود امر زبانی اشتراکات اساسی و قابل مقایسه‌ای با نهادهای اجتماعی در اندیشه سوسور پیدا

می‌کند و می‌توان گفت که نه تنها زبان، بلکه اساساً هر کلیت معناداری را می‌توان در قالب مجموعه‌ای از نشانه‌ها فهم کرد.

بنابراین سوسور از زبان به مثابه امری ذهنی و انتزاعی سخن می‌گوید. در نتیجه، نشانه‌ها با کلمات نوشته شده یا واژه‌ها و اصوات ادا شده یکسان نیستند. هر دو وجه نشانه، یعنی هم مفهوم مد نظر و هم تصویر آوایی متحدشده با این مفهوم، هر دو ذهنی‌اند و تصویر آوایی همان صوت مادی نیست، بلکه نقشی است که از این صوت در ذهن نقش می‌بندد.

در ادامه به چند اصل در مورد نشانه‌ها می‌پردازیم که از پایه‌های زبان‌شناسی سوسور به شمار می‌روند:

۱-۱. ماهیت اختیاری نشانه‌ها

از نظر سوسور نشانه‌های زبان شناختی اختیاری هستند به این معنا که رابطه میان تصویر آوایی و مفهومی که با آن متحد می‌شود رابطه‌ای اختیاری است. او می‌گوید: «پیوندی که یک تصویر آوایی را به یک مفهوم مشخص متصل می‌سازد و به آن ارزش نشانه‌ای‌اش را اعطا می‌کند پیوندی است اساساً دلخواهانه و اختیاری» (سوسور، ۱۹۹۳م، ص ۷۶). برای نمونه، اگر کاربران زبان فارسی، از ابتدا، برای اشاره به مفهوم زمین، به جای تصویر آوایی «زمین» از تصویر آوایی دیگری، برای مثال «نم‌ی‌ز» استفاده می‌کردند، هیچ مشکلی در معنادگی پیش نمی‌آمد و جمله «نمیز زیباست» امروزه جمله‌ای به‌طور کامل درست و بامعنا می‌بود. اختیاری بودن نشانه‌های زبانی، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مهمترین تفاوت آنها با نمادها و سمبل‌های فرهنگی است. هیچ پیوند درونی و ضروری‌ای نشانه‌های زبانی را به مفهومشان متصل نمی‌کند و این در حالی است که نمادها و سمبل‌های فرهنگی دارای ضرورتی حداقلی هستند. در واقع نمی‌توان از اصطلاح نماد یا سمبل زبان‌شناختی استفاده کرد، چرا که «یک نماد هیچگاه خالی نیست و دست کم یک رابطه بدوی میان مفهوم و چیزی که به‌عنوان نشانه آن عمل می‌کند وجود دارد» (سوسور، ۱۹۹۳م، ص ۷۶). از طرفی باید توجه کرد که نشانه‌ها تنها در ساحت

انتزاعی زبان اموری اختیاری هستند و هر صورت آوایی یا تصویری را می‌توان جایگزین صورت دیگری کرد در حالی که در ساحت گفتار، هنگامی که کاربران یک زبان شروع به استفاده از آن می‌کنند، الزام و تحمیلی وجود دارد که اجازه تغییر در صورت این نشانه‌ها را نخواهد داد. این اختیاری بودن و اجباری بودن همزمان امر ذهنی چون نشانه دور از انتظار نبود و می‌توان گفت هر نظمی که در ذهن است و تا زمانی که در ذهن است امکان تغییر دارد، ولی به محض اینکه در واقع برقرار و محقق شد، الزام آور می‌شود.

۲-۱. هویت ذاتی و درونی نداشتن نشانه

دامنه معنایی یک نشانه زبانی توسط معنای دیگر نشانه‌هاست که محدود می‌شود؛ چرا که نشانه‌های زبانی دارای یک هویت منفرد ایجابی نیستند و تفاوت و افتراق میان یک نشانه با نشانه‌های دیگر موجود در نظام زبانی است که هویت بخش به آن نشانه است و هر نشانه زبانی در واقع چیزی است که دیگر نشانه‌های زبان نیستند و این یعنی کارکرد نشانه‌ها نه بر مبنای ارزش درونی آنها که بر مبنای وضعیت رابطه‌ای آنها است (سوسور، ۱۹۹۷م، ص ۸). به عبارت بهتر، نشانه به‌طور اساسی نمی‌تواند هویت درونی و ذاتی داشته باشند.

برای روشن شدن مطب بالا می‌توان بازی شطرنج را به‌عنوان نظامی معنادار مورد توجه قرار داد. هر کدام از مهره‌های این نظام معنادار دالی است که بر مدلولی ارجاع می‌دهد. برای مثال مهره رخ (نه شکل نوشتاری یا صوتی واژه رخ) دالی است که به مدلول توانایی حرکت به‌شکل L بر روی صفحه بازی ارجاع می‌دهد و به همین دلیل است که اگر گم شود می‌تواند با چیز دیگری مانند جبه قندی جایگزین شود. بر همین اساس می‌توان استدلال کرد چیزی که در خصوص هویت و کارکرد مهره شطرنج اهمیت دارد تمایزی است که بین مهره مذکور و دیگر مهره‌ها وجود دارد نه جنس و شکل و اندازه آن مهره. خلاصه اینکه ملاحظه می‌شود افزون‌بر اینکه میان مهره رخ (دال) و حرکت آن به‌شکل L بر روی صفحه شطرنج (مدلول) هیچ رابطه ذاتی و

درونی‌ای وجود ندارد، مهره رخ تا زمانی می‌تواند نقش کارکردی خود را ایفا کرده و حضوری معنادار بر روی صفحه شطرنج داشته باشد که از مهره‌های دیگر (پیاده، فیل، و...) متمایز گردد. در نتیجه همانطور که کالر بیان می‌کند، هویت مهره‌ها به نقش کارکردی متفاوت آنها در درون نظام معنادار مربوط است نه ویژگی فیزیکی آنها مانند شکل، اندازه، رنگ و... (کالر، ۱۹۸۶م، ص ۳۸). چنین تفاوت‌هایی برای دلالت‌گر بودن زبان اهمیتی ضروری داشته و مبنای معناداری نشانه‌های آن است. به گفته سوسور «تنها از طریق تفاوت میان نشانه‌هاست که می‌توان به این نشانه‌ها یک کارکرد و یک ارزش محول کرد» (سوسور، ۱۹۹۳م، ص ۱۴۲).

باتوجه با آنچه گذشت در مجموع می‌توان گفت که نشانه در اندیشه سوسور، مؤلفه‌ای محدود به نظامی ایستا، خودبسنده و همزمان است که نیروهای گفتمانی و فرهنگی را از دایره‌ی توجه خود کنار گذارده و موجودیت آنها را به حساب نمی‌آورد و بود و نبود آنها را یکسان فرض می‌کند و از این رو نشانه‌شناسی ساخت‌گرایانه در کل روابط (تمایزی و نسبی) میان‌نشانه‌ها و ساختمان‌دی نظام نشانه‌ها را به یک ساختار ذهنی و انتزاعی و دستگاه بسته و ختثی و روابط دلالتی‌ای که نزد همگان به اشتراک گذاشته شده است فرو می‌کاهد و گروه‌های اجتماعی، روابط قدرت، روابط میان فرادست و فرودست، فرایندهای طبیعی‌سازی معانی در جهت خواست گروه‌ها و باورهای خاص اجتماعی، کثرت معنایی، تفسیری و خوانشی بودن متن و معنا و امکان به چالش کشیدن معانی عرفی شده و فرایندهای عرفی و طبیعی‌سازی معانی را نادیده می‌گیرد؛ بنابراین نظام نشانه‌شناسی ساخت‌گرایانه همانند فرهنگ لغتی است که با منطقی مکانیکی دال‌ها را در یک نظام بسته همگانی بر مدلول‌ها پیوند می‌زند و در یک نظم ساختاری نشانه‌ها را از هم متمایز می‌کند.

۲. زبان

ملاحظه شد که سوسور نشانه را امری دو وجهی معرفی می‌کند که از پیوند ناگسستی میان دال و مدلول به وجود آمده است که هر دو ذهنی هستند. او در ادامه زبان را

مجموعه‌ای نظام‌مند از نشانه‌ها معرفی می‌کند که مورد توافق اعضای جامعه بوده و لذا تثبیت شده است (سوسور، ۱۹۹۳م، ص ۹). این نظام نشانه‌ها به‌طور بالقوه در ذهن کاربران آن وجود دارد؛ چه این کاربران در حال سخن گفتن و استفاده از این نظام باشند و چه نباشند، اما استفاده از این ساختار برای سخن گفتن و ابراز افکار به‌وسیله گفتار انجام می‌گیرد؛ بنابراین زبان نظامی جمعی و همگانی (نه اجتماعی) و در واقع همچون نرم افزاری است که روی ذهن نصب شده است، نظامی منطقی و ساختاری نصب شده روی ذهن اعضای جامعه به مثابه یک کل (کلیت اجتماعی و نه ذهن فرد).

تمایزی که سوسور در ادامه میان «زبان»^۱ و «گفتار»^۲ قایل می‌شود، از بارزترین دوگانه‌هایی است که او از آن برای روشن کردن و تبیین پدیده زبانی بهره می‌برد. گفتار در واقع استفاده شخصی از رمزگان زبانی برای بیان افکار شخصی است، رمزگانی اجتماعی که زبان را سازمان‌دهی می‌کند و ابزار لازم برای استفاده از توانش زبانی را شکل می‌دهد و «اگر از توانش زبانی تمام آن چیزی که صرفاً گفتاری است را حذف کنیم، مابقی را می‌توان به نحو شایسته‌ای زبان نامید؛ زبانی که تنها شامل اصطلاحات ذهنی است» (سوسور، ۱۹۹۳م، ص ۱۰۱). در واقع می‌توان گفت که زبان امری منفعل و موجود در جمع است، برخلاف گفتار که امری فعالانه و شخصی است.

مطابق اندیشه سوسور، پیش از ظهور زبان، هیچ چیز متمایز نیست و تفکر ما، به استقلال از بیان شدن توسط واژه‌ها، تنها یک توده بی‌شکل و نامتمایز است؛ بنابراین اولاً هیچ تصور پیشینی‌ای وجود ندارد و ثانیاً زبان ساختاری است که هم توجیه‌کننده گفتار است و هم توجه‌کننده تعقل و در نتیجه امری تابع تصورات ذهنی و بازنمایی‌کننده صرف آنها نیست، بلکه بر سازنده تصورات و تمایزات است (سوسور، ۱۹۷۴م، صص ۱۱۱-۱۱۲).

مطابق این دیدگاه تحلیل چگونگی ساخته شدن، آشکار شدن و تغییر زبان به‌عنوان

1. La langue

2. La parole

ساختار و نظامی نشانه‌ای هدفی است که زبان‌شناس باید دنبال کند و وظیفه او، به‌عنوان زبان‌شناس، توجه به زبان (نظام) است که امری ذهنی و جمعی است نه گفتار که امری شخصی و عملی است. در بررسی زبان باید تعیین واحدهای زبانی و قوانین ترکیبی آنها که نظام زبانی را تشکیل می‌دهند مورد توجه قرار گیرد و نه توصیف افعال زبانی که اموری شخصی هستند. بعلاوه و در همین راستا سوسور در زبان‌شناسی خود تنها بر نقش یا صورت تأکید می‌کند و مطالعه صوت و مصداق را به علوم دیگر واگذار می‌کند، از این‌رو صوت و مصداق از دایره مطالعات زبان‌شناختی خارج هستند. البته لازم به ذکر است که طرز تلقی او از زبان به‌عنوان نظام نشانه‌ها، دانش زبان‌شناسی را تنها به‌عنوان یکی از شاخه‌های دانش نشانه‌شناسی مورد توجه قرار می‌دهد، دانشی که اعم از زبان‌شناسی است و به‌طور کامل طبیعی است که هر شاخه‌ای از نشانه‌شناسی باید نظریه‌ای متناسب با نشانه‌هایی که با آنها مواجه است داشته باشد.

۳. تمایز مطالعات در زمانی از همزمانی زبان

این امر که زبان در طول زمان توسط کاربران آن مورد استفاده قرار می‌گیرد، مقدمات تأثیر و تأثر عوامل و نیروهای متنوعی را بر زبان فراهم کرده و در نهایت منجر به تغییر و تحول آن می‌شود. سوسور به چنین تأثیر و تأثرات زمانی بر زبان و تحولات ناشی از آنها اقرار دارد.

«زبان‌ها [۰۰۰] در دفاع از خود در برابر عوامل تغییر ناتوانند و این امر به تغییری مداوم در روابط کلی میان دال‌ها و مدلول‌ها (نشانه‌ها) منجر می‌شود. هیچ مثالی نمی‌توان زد که در آن این رابطه [رابطه میان دال و مدلول] همان‌گونه که در ابتدا بوده حفظ شود. [۰۰۰] به فرض اینکه شما یک روز زبانی را تاسیس کنید، فردای آن روز روابط این زبان، توسط اجتماع کاربران آن، دچار تغییر خواهند شد. زبان تا جایی می‌تواند مهار شود که در جریان نباشد» (سوسور، ۱۹۹۳م، ص ۱۰۰).

می‌توان گفت از آنجا که رابطه نشانه با مفهومی که به آن اشاره دارد رابطه‌ای اختیاری است و هیچ امر نامشروط و ذاتی‌ای نیست که ما را ملزم سازد تا برای اشاره به

مفهومی خاص از نشانه‌ای معین استفاده کنیم، نشانه امر ثابتی نیست و به‌طور کامل تغییرپذیر و تابع زمان است؛ از همین رو نیز یک زبان خاص، در دوره‌های تاریخی مختلف، می‌تواند چهره‌های متفاوتی به خود بگیرد. گاه واژه‌های یک زبان، در طول زمان، دچار تغییر می‌شوند؛ گاه واژه‌ای ثابت که در گذشته اشاره به مفهومی خاص داشت، اکنون به مفهومی دیگر اشاره می‌کند و گاه حتی عناصر ساختاری زبان‌ها نیز دستخوش تحول می‌گردند. پس زبان، به محض اینکه به کار گرفته می‌شود، توسط گفتار، شروع به تغییرات تدریجی می‌کند؛ اما از طرفی همین پویایی و تاریخی بودن نشانه باعث می‌شود تا بررسی تاریخی آن اهمیت کمتری داشته باشد. این واقعیت که نشانه در طول زمان مورد تحول قرار می‌گیرد و جوهری ثابت و لایتغیر نیست، زبان‌شناس را بر آن می‌دارد تا دست کم در شاخه‌ای از مطالعات خود از عنصر زمان و تاریخ چشم‌پوشی کرده و به بررسی نشانه‌های زبانی و روابط آنها با یکدیگر، بدون توجه به تغییرات ایجاد شده در طول زمان، بپردازد.

«این واقعیت که نشانه اختیاری و یا تماماً تصادفی است آن‌را متعلق تاریخ می‌سازد اما همچنین بدین معناست که نشانه‌ها نیاز به یک بررسی غیرتاریخی دارند. این مسئله آنقدر که به‌نظر می‌رسد متناقض‌نما نیست. از آنجایی که نشانه هیچ هسته الزامی‌ای ندارد که بنا باشد بر جای خود باقی بماند، باید آن‌را به‌عنوان یک شیء رابطه‌ای و در ارتباط با پیوندهایش با دیگر نشانه‌ها قلمداد کرد. رابطه‌های مناسب و مرتبط آن‌هایی هستند که در یک زمان معین حاصل می‌شوند» (کالر، ۱۹۸۶م، ص ۴۶).

بنابراین دانستن واقعیات تاریخی در مواجهه با زبان (نظام) اهمیت چندانی ندارد، بلکه روابطه میان نشانه‌هاست که اهمیت دارد.

به‌نظر سوسور «نمی‌توان با نظام ارزش‌ها در ساحت فی‌نفسه و نظام ارزش‌ها در ساحت زمانی به‌طور هم‌زمان مواجه شد.» (سوسور، ۱۹۹۳م، ص ۱۰۳)؛ لذا مطالعات زبان‌شناختی حداقل باید در دو محور مجزا صورت گیرد: محور «همزمانی»^۱ که عامل

1. synchronic

زمان و تحولات تاریخی زبان را در مطالعات زبانی مورد توجه قرار نمی‌دهد و محور «درزمانی»^۱ که زمان و تحولات تاریخی زبان را نیز داخل در مطالعات زبان‌شناختی خود می‌کند. از نظر او چنین تمایزی در مطالعات زبان‌شناختی تمایزی راهبردی و ضروری است، چراکه قوانین همزمانی غیر از قوانین درزمانی هستند. آنها (قوانین همزمانی) عمومی‌اند، ولی قوانین در زمانی کاملاً جزئی و اتفاقی هستند (سوسور، ۱۹۷۴م، ص ۹۲ و ۹۳).

زبان‌شناس می‌تواند تغییرات نشانه‌های زبانی در طول تاریخ را بررسی کند و به اصطلاح دست به مطالعات «درزمانی» بزند و یا می‌تواند عنصر زمان را نادیده گرفته و به مطالعه روابط میان نشانه‌ها در یک وضعیت ثابت و خارج از زمان و تحولات ناشی از آن بپردازد و به اصطلاح دست به مطالعات «همزمانی» بزند (قلمروی که متشکل از مجموعه تفاوت‌های معنا دار است). اما، همان‌طور که گذشت، دانستن واقعیات تاریخی در مواجهه با زبان (نظام) اهمیت چندانی ندارد، بلکه روابطه میان نشانه‌هاست که برای زبان‌شناس اهمیت دارد هر چند که زبان‌شناس باید به آنچه درزمانی است توجه داشته و از نیروهایی که در طول زمان بر زبان تأثیر گذاشته و آن را تغییر داده‌اند آگاه باشد.

۴. چپستی ساخت‌گرایی

شاید و به عبارتی بتوان عامل اصلی روی‌گردانی سوسور از زبان‌شناسی تاریخی را ساخت‌گرایی زبان‌شناختی او دانست. توضیح اینکه مبنای ساخت‌گرایی زبان‌شناختی سوسور را باید در دستور زبانی جستجو کرد که امری همزمانی بوده و مورد توجه اوست، یعنی دستور زبانی که مبتنی بر مجموعه‌ای از واقعیات همزمانی ساختاری است و از آنجا که دستور زبان نمی‌تواند شامل روابطی شود که از نظام‌های متفاوت تاریخی کسب می‌شوند، سوسور دنبال «زبان‌شناسی تاریخی» نمی‌رود و معتقد است که مقایسه مطالعات همزمانی زبان ما را از مطالعات درزمانی مستقلی بی‌نیاز می‌کند و هیچ نیازی به مطالعات مستقل درزمانی نیست.

1. diachronic

ساخت‌گرایی اولین بار از سوی کلود لوی استراس معرفی شد. او اندیشه سوسور را ساخت‌گرایانه نامید. در واقع دقیقتر آن است که گفته شود اندیشه‌های سوسور زمینه شکل‌گیری نوعی نظریه معناشناسی واژه‌هایی شد که ساخت‌گرا نامیده شد که دارای مؤلفه‌های ویژه خود است که آن‌را از دیگر معناشناسی‌ها متمایز می‌کند. برای نمونه می‌توان به تحلیل مؤلفه‌ای اشاره کرد که مطابق آن معنای یک واژه (گره) بر پایه مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها (پستاندار-چهارپا-گوشت‌خوار و ...) تحلیل می‌شود، یا به توجه به روط مفهومی اعم از هم معنایی، تضاد معنایی، شمول معنایی و ... اشاره کرد که میان مفاهیم واژه‌ها برقرار است و یا توجه به حوزه‌های واژه‌هایی (مانند پستانداران) که مجموعه‌ای از واژه‌های (مانند گره، انسان، اسب و ...) را در بر می‌گیرد که هر کدام مصادقی را در جهان خارج از زبان مورد توجه قرار می‌دهد اشاره کرد.

به‌طور خلاصه ملاحظه شد که سوسور نشانه‌ای دو وجهی را معرفی کرد که از پیوند ناگسستگی میان دال و مدلول به‌جود آمده بود. از نظر او صوت صدایی است که به‌شکل مادی تولید می‌شود و هر بار تفاوت‌هایی با بار قبلی دارد، اما تصویری که از صوت در ذهن وجود دارد (دال) ثابت است. مصداق‌های موجود در جهان خارج چیزهای مادی هستند و تصور یا مفهوم ثبت شده از آنها در ذهن (مدلول) همواره با مدلولی در ذهن پیوند دارد. پیوند ناگسستگی دال و مدلول را نشانه زبان نامید که واحد تشکیل دهنده زبان و واحد مطالعه زبان نیز است. نشانه دو وجهی بوده و از پیوند دال و مدلول که هر دو ذهنی هستند پدید می‌آید؛ بنابراین صوت و مصداق از دایره مطالعات زبان‌شناختی خارج هستند؛ بنابراین میان زبان و گفتار تفکیک قایل شده و تنها بر نقش یا صورت تأکید می‌کند و مطالعه صوت و مصداق را به علوم دیگر واگذار کرد بنابراین دلالت برون‌زبانی به نفع دلالت درون‌زبانی کنار می‌رود.

محور اصلی ساخت‌گرایی به این موضوع ساده برمی‌گردد که نشانه‌های زبان در نسبت با هم و تنها در درون یک نظام است که ارزش و نقش خاص خود را پیدا می‌کنند و در تقابل با هم قرار می‌گیرند. به عبارتی تنها ساختار، قواعد و قراردادهای هستند که وظیفه و نقش اعضا و بنابراین ارزش آنها را تعیین می‌کند نه شکل، جنس و ...

آنها و از این رو تحول ارزش یک عضو در یک نظام هم وابسته به دیگر اعضای است که در نسبت با آن عضو در نظام مذکور هستند. حتی دانستن اینکه عضوی خاص طی چه فرایند یا فرایندهایی وضعیت و موقعیت فعلی خود را دارد تأثیری در ارزشیابی آن عضو ندارد. مثال بازی شطرنج را به خاطر بیاورید. در این بازی اگر فردی در نیمه بازی شطرنج به صفحه شطرنج نگاه کند، بدون اینکه لازم باشد بداند هر مهره طی چه فرایندی به موقعیتی که اکنون در آن قرار دارد رسیده است، به راحتی می‌تواند وظیفه، نقش و ارزش آن را با توجه به قواعد حاکم بر عملکرد آن و موقعیتی که در نسبت با دیگر مهره‌ها دارد تشخیص دهد.

۵. مهمترین نظریه‌های معناشناسی ساخت‌گرا

نظریه فرازبان معنایی طبیعی: مطابق این نظریه، حاصل تحلیل مؤلفه‌ای واژه‌ای خاص را می‌توان نوعی تعریف معنایی از آن دانست و برای رهایی از برخی مسائل مانند تسلسل و دور و ... در چنین تحلیلی باید واحدهای جهانی موجود در زبان طبیعی را مورد توجه قرار دهیم که از مفاهیمی جهانی برخوردار هستند و در تمامی زبان‌های طبیعی واژه‌هایی دارند. برای مثال مفاهیم دال بر من، تو، خوب، بد، بزرگ، کوچک، فکر کردن، دانستن و ... در تمامی زبان‌های طبیعی دارای واژه‌هایی هستند و بهترین گزینه برای تعریف‌های معنایی واژه‌های، آنگونه که گرفتار دور یا تسلسل نشویم، هستند. از طرفی مؤلفه‌های معنایی جهان‌شمول در اصل تصوراتی ذهنی هستند که مردم از مصادیق موجود در جهان در ذهن دارند نه خود آن مصادیق و در یک فرازبان معنایی طبیعی مورد مطالعه قرار گرفته و استخراج می‌شوند، هر چند مناسبتشان قطعی و پیشینی نیست و توصیف‌هایی که به وسیله این مؤلفه‌ها عرضه می‌شود با آزمون و خطا معلوم می‌شود؛ بنابراین چنین تحلیلی (تحلیل مؤلفه‌ای) براساس تفکیک دانش زبانی و دانش دایرةالمعارفی است و نوعی معناشناسی آرمانگرا و واقعیت‌گریز است که تمایلی به مطالعه مصادیق ندارد.

نظریه معناشناسی مفهومی: در این نظریه که واحد مطالعه معنی واژه است، بر ساخت

مفهومی تأکید می‌شود که آن‌را متشکل از تعدادی مؤلفه یا مقوله جهانی که ذاتی انسان هستند (نخستی مفهومی)^۱ معرفی می‌کند. میان بخش‌های نحوی و معنایی رابطه‌ای ناگسستگی برقرار است، هرچند سازه‌های نحوی از توضیح روانشناسی شناختی در مطالعه معنی ناتوان هستند. طرفداران این نظریه ساخت مفهومی را سطحی از زبان می‌دانند که در آن جدایی دانش زبانی از دانش دایرةالمعارفی اتفاق افتاده است.

نظریه معناشناسی دولایه‌ای: قائلان به این نظریه معتقدند با وجود اینکه دانش زبانی و دانش دایرةالمعارفی از هم جدا هستند، ولی گفتگویی دوطرفه میان آنها حکم فرماست. دانش انسان دارای دو لایه است: صورت معنایی و ساخت مفهومی. لایه صورت معنایی دانشی زبانی است و شامل توصیفات فرهنگ لغتی بعلاوه اطلاعات دستوری واژه‌های می‌باشد؛ اما لایه ساخت مفهومی با اطلاعاتی غیر از دانش زبانی سرور کار دارد. مطابق این تحلیل، صورت معنایی یک واژه دارای مؤلفه‌هایی مرتبط با ساخت مفهومی آن است.

نظریه واژه‌های زایشی: جیمز پوستی یوفسکی پس از اشاره به چند معنایی منظم یا منطقی^۲، دنبال صوری سازی الگوهای این نوع چند معنایی بود و برای این منظور نوعی برجسب گذاری روی واژه‌ها را در پیش گرفتند. آنها در برجسب گذاری خود اطلاعاتی را برای یک واژه در نظر می‌گیرند که بتوانند مفاهیم مختلف واژه را بر حسب قرار گرفتن در جمله معلوم کنند.

نظریه نقش‌های واژه‌هایی: مطابق این نظریه، در مطالعه معنی رابطه مفهومی یک واژه با دیگر واحدهای زبان (نقش واژه‌هایی) مورد استفاده قرار می‌گیرد (صفوی، ۱۳۹۹م، صص ۱۷۵-۲۰۵).

۶. نارسایی‌های معناشناسی ساخت گرایانه

بر اساس زبان‌شناسی سوسور و دیدگاه ساخت‌گرایی عامل و خواستگاه معنا زبان است و

۱. رویداد، وضع، چیز، مسیر، ظرف، ویژگی، مقدار.

۲. واژه‌ای خاص در موقعیت‌ها و بافت‌های مختلف معانی مختلفی را ظاهر می‌کند.

زبان به‌عنوان نظام نشانه‌ای انتزاع شده ذهنی، نظامی جمعی و همگانی (نه اجتماعی) و نرم افزاری است که روی ذهن نصب شده است به عبارت دقیق‌تر، زبان نظام منطقی نصب شده روی ذهن اعضای جامعه به‌مثابه یک کل است. هر عبارتی مبتنی بر قواعد و امکانات زبانی خاصی است و از امکانات معنایی متعددی برخوردار است که هستی خود را از زبان گرفته‌اند و نه از آگاهی و قصد ماتن (پدیدآورنده متن). این امکانات معنایی قبل از ماتن وجود داشته‌اند و در حقیقت بر ماتن سیطره دارند. ماتن تنها به کمک آنها می‌تواند بیندیشد و بنویسد. ساخت‌گرایان با تقلیل متن ادبی به مجموعه‌ای از ساختارها، اهمیت نقشی نویسنده در دنیای متن را کمرنگ کردند بنابراین نویسنده در حاشیه قرار گرفت و متن به‌تنهایی تبدیلی به کانون توجه منتقدان ساخت‌گرا شد.

نشانه در اندیشه سوسور، مؤلفه‌ای محدود به نظامی ایستا، خودبسنده و همزمان است که نیروهای گفتمانی و فرهنگی را از دایره‌ی توجه خود کنار گذارده و موجودیت آنها را به حساب نمی‌آورد و بود و نبود آنها را یکسان فرض می‌کند. متنی که از این نشانه‌ها شکل گرفته نیز با همین رویکرد مورد بحث و مطالعه است و مطالعه آن بی‌توجه به ساختارهای گفتمانی تشکیل‌دهنده‌اش، انجام می‌گیرد. در واقع نشانه‌شناسی سوسور، مستقل از بافت گفتمانی و فرهنگی به متن توجه دارد و آن را همچون موجودیتی ایستا، در انزوا و در نظامی بسته، خودبسنده و بی‌نشان مورد مطالعه و بحث قرار می‌دهد. به‌طور اساسی نشانه‌شناسی ساخت‌گرایانه روابط (تمایزی و نسبی) میان نشانه‌ها و ساختمندی نظام نشانه‌ها را به یک ساختار ذهنی و انتزاعی و دستگاه بسته و خنثی و روابط دلالتی‌ای که نزد همگان به اشتراک گذاشته شده است فرو می‌کاهد و گروه‌های اجتماعی، روابط قدرت، روابط میان فرادست و فرودست، فرایندهای طبیعی‌سازی معانی در جهت خواست گروه‌ها و باورهای خاص اجتماعی، کثرت معنایی، تفسیری و خوانشی بودن متن و معنا و امکان به چالش کشیدن معانی عرفی شده و فرایندهای عرفی و طبیعی سازی معانی را نادیده می‌گیرد. به این ترتیب می‌توان گفت نظام نشانه‌شناسی ساخت‌گرا همانند فرهنگ لغتی است که با منطقی مکانیکی دال‌ها را در یک نظام بسته همگانی بر مدلول‌ها پیوند می‌زند و در یک نظم ساختاری نشانه‌ها را از هم متمایز می‌کند.

در مجموع تمامی نظریه‌های معناشناسی ساخت‌گرا از دو نارسایی مهم رنج می‌برند: در نظر گرفتن واژه به‌عنوان واحد مطالعه معنی و تفکیف دانش زبانی از دانش دایرة‌المعارفی. الگوی اصلی معناشناسی واژه‌هایی همواره ساخت‌گرایی است و این نوع معناشناسی نمی‌تواند از ساخت‌گرایی فراتر رود. اما وقتی واحد مطالعه معنی را واژه در نظر بگیریم، واژه‌ها را پیش از اینکه در جمله قرار گیرند دارای معنی می‌دانیم در صورتی که معنای واژه مستقل از بافتی که در آن بکار رفته و فضای حاکم بر آن و اطلاعات موجود در حافظه کاربران زبان قابل بررسی نیست.

نتیجه‌گیری

ملاحظه شد که نشانه در اندیشه سوسور دارای چند ویژگی مهم است که در بحث معناشناسی او تأثیر زیادی دارند، از جمله: ۱. واحد تشکیل دهنده زبان است؛ ۲. از پیوند ناگسستگی دال و مدلول پدید آمده است؛ ۳. ذهنی است؛ ۴. اختیاری است؛ ۵. هویت درونی و ذاتی ندارد و ۶. تغییرپذیر و تابع زمان است. نشانه‌های زبان در نسبت با هم و تنها در درون یک نظام است که ارزش، نقش و معنای خاص خود را پیدا می‌کنند و در تقابل با هم قرار می‌گیرند و از این‌رو وظیفه، نقش، ارزش و معنای یک نشانه را ساختار، قواعد و قراردادهای هستند که تعیین می‌کند نه شکل، جنس و... آنها.

زبان در اندیشه سوسور امری منفعل و نظامی جمعی و همگانی (نه اجتماعی) از نشانه‌هاست که مورد توافق اعضای جامعه بوده و همچون نرم‌افزاری روی ذهن اعضای جامعه نصب و تثبیت شده است؛ اما استفاده از این ساختار برای سخن گفتن و ابراز افکار به وسیله گفتار انجام می‌گیرد که استفاده‌ای شخصی از رمزگان اجتماعی زبان برای بیان افکار شخصی است.

نکته قابل توجه این است بدون زبان تمایزی وجود ندارد؛ بنابراین امکان سخن گفتن و اندیشیدن وجود ندارد. در واقع زبان با توجه به تمایزاتی که آشکار می‌کند، ساختاری است که نه تنها امکان سخن و اندیشه را فراهم می‌کند، بلکه توجیه‌کننده گفتار و تعقل نیز است. به این ترتیب عامل و خواستگاه معنا زبان است، چیزی که با توجه به

ویژگی‌هایی که برایش برشمرده می‌شود، قبل از سخن‌ور و ماتن وجود دارد. چراکه زبان نظامی ایستا، خودبسنده و همزمان از نشانه‌هاست که نیروهای گفتمانی و فرهنگی را از دایره‌ی توجه خود کنار گذارده و موجودیت آنها را به حساب نمی‌آورد و بود و نبود آنها را یکسان فرض می‌کند. نشانه‌شناسی ساخت‌گرایانه اساساً روابط (تمایزی و نسبی) میان‌نشانه‌ها و ساختمندی نظام نشانه‌ها را به یک ساختار ذهنی و انتزاعی و دستگاه بسته و خنثی و روابط دلالتی‌ای که نزد همگان به اشتراک گذاشته شده است فرو می‌کاهد و گروه‌های اجتماعی، روابط قدرت، روابط میانفرداست و فرودست، فرایندهای طبیعی‌سازی معانی در جهت خواست گروه‌ها و باورهای خاص اجتماعی، کثرت معنایی، تفسیری و خوانشی بودن متن و معنا و امکان به چالش کشیدن معانی عرفی شده و فرایندهای عرفی و طبیعی‌سازی معانی را نادیده می‌گیرد. به این ترتیب می‌توان گفت نظام نشانه‌شناسی ساخت‌گرا همانند فرهنگ لغتی است که با منطقی مکانیکی دال‌ها را در یک نظام بسته همگانی بر مدلول‌ها پیوند می‌زند و در یک نظم ساختاری نشانه‌ها را از هم متمایز می‌کند. در نتیجه تمامی نظریه‌های معناشناسی ساخت‌گرا از دو نارسایی مهم رنج می‌برند: در نظر گرفتن واژه به‌عنوان واحد مطالعه معنی و تفکیک دانش زبانی از دانش داریره‌المعارفی و وقتی واحد مطالعه معنی را واژه در نظر بگیریم، واژه‌ها را پیش از اینکه در جمله قرار گیرند دارای معنی می‌دانیم در صورتی که معنای واژه مستقل از بافتی که در آن بکار رفته و فضای حاکم بر آن و اطلاعات موجود در حافظه کاربران زبان قابل بررسی نیست.

فهرست منابع

۱. صفوی، کوروش. (۱۳۹۹). نگاهی به تاریخ معناشناسی (چاپ اول). تهران: نشر علمی.
2. Culler, Jonathan, (1986). *Ferdinand de Saussure*, Second revised edition. Ithaca: Cornell University Press.
3. Saussure, Ferdinand de, (1974). *Course in General Linguistics*, Introduction by Jonathan Culler. Edited by Charles Bally and Albert Sechehaye in collaboration with Albert Reidlinger. Translated from the French by Wake Baskin. Fontana/Collins.
4. Saussure, Ferdinand de, (1997). *Saussure's second course of lectures on general linguistics*, from the notebooks of Albert Riedlinger and Charles Patois, French text edited by Eisuke Komatsu, English translation by George Wolf. First edition, Pergamon Press.
5. Saussure, Ferdinand de, (1993). *Saussure's third course of lectures on general linguistics*, from the notebooks of Emile Constantin, French text edited by Eisuke Komatsu, English translation by Roy Harris, First edition, Pergamon Press.

References

1. Culler, J. (1986). Ferdinand de Saussure (2nd rev. ed.). Ithaca: Cornell University Press.
2. Safavi, K. (2020). A look at the history of semantics (1st ed.). Tehran: Elmi Publications. [In Persian]
3. Saussure, F. de. (1974). Course in general linguistics (J. Culler, Intro.; C. Bally & A. Sechehaye, Eds.; in collaboration with A. Reidlinger; W. Baskin, Trans.). Fontana/Collins.
4. Saussure, F. de. (1993). Saussure's third course of lectures on general linguistics, from the notebooks of Emile Constantin (E. Komatsu, Ed.; R. Harris, Trans.). Pergamon Press.
5. Saussure, F. de. (1997). Saussure's second course of lectures on general linguistics, from the notebooks of Albert Riedlinger and Charles Patois (E. Komatsu, Ed.; G. Wolf, Trans.). Pergamon Press.